

یادداشتی بر یک مقدمه

(بررسی مقدمه تحفه سلیمانی)

پژوهشگر فلسفه اسلامی | مهدی عسگری

| ۳۷۳-۳۸۳ |

۳۷۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

چکیده: رساله تحفه سلیمانی ترجمه فارسی رساله بیان عقاید اولیاء الله (به ترکی عقاید اولیاء سبعه) است. اصل ترکی اثر تالیف سلطان محمود بن برهان الدین زاهدی است و ترجمه فارسی آن توسط محمد رفیع زاهدی (ملقب به پیرزاده) از نوادگان سلطان محمود انجام شده است. خود پیرزاده تصریح می کند که بیانی که در این رساله آمده مجمل بوده و از این رو برای تفسیر آنها به بیانات استادش ملا رجبعلی تبریزی رجوع کرده است. از این رو تحفه سلیمانی از آثار مهمی است که در آن می توان دو مطلب را به صورت عمده یافت: ۱. اطلاعاتی درباره طریقت صفوی و زاهدی؛ ۲. بیانات ملا رجبعلی تبریزی. موضوع اصلی این مقاله نقد مقدمه استاد دکتر حامد ناجی اصفهانی بر تحفه سلیمانی است. روش گردآوری داده ها، کتابخانه ای و روش تحلیل داده ها توصیفی-تحلیلی خواهد بود. نتیجه اجمالی که این مقاله به آن دست یافته این است که مقدمه مصحح محترم نیازمند به بازنگری جدی است.

کلیدواژه ها: تحفه سلیمانی، پیرزاده، مقدمه، سلطان محمود، رجبعلی تبریزی.

A Note on an Introduction
Review of the Introduction to "Tohfi-ye-Sulaimani"
Mahdi Asgari

Abstract: The treatise "Tohfi-ye-Sulaimani" is the Persian translation of the "Bayān-e 'Aqāyid-e Awliyā' Allāh" (in Turkish, "Aqāyid-e Awliyā' Sab'a"). The original Turkish work was authored by Sultan Mahmud bin Burhanuddin Zahedi, and the Persian translation was done by Mohammad Rafi' Zahedi (known as Pirzadeh), a descendant of Sultan Mahmud. Pirzadeh himself notes that the statements in this treatise are concise and thus, for interpretation, he has referred to the explanations of his teacher, Mulla Rajabali Tabrizi. Therefore, "Tohfi-ye-Sulaimani" is a significant work wherein two main subjects can be found: 1. Information about the Safavid and Zahedi Sufi orders; 2. The teachings of Mulla Rajabali Tabrizi. The main topic of this article is a critique of the introduction by Professor Dr. Hamed Naji Esfahani to "Tohfi-ye-Sulaimani". The method of data collection is library-based, and the data analysis method will be descriptive-analytical. The summary conclusion of this article is that the respected editor's introduction requires serious revision.

Keywords: "Tohfi-ye-Sulaimani, Pirzadeh, Introduction, Sultan Mahmud, Rajabali Tabrizi.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تحفه سلیمانی تا به حال دوباره به زیور طبع آراسته شده است که به ترتیب تاریخ انتشار مشخصات نشر هر کدام این گونه است:

زاهدی، محمود بن برهان‌الدین، دو رساله فلسفی-عرفانی «تحفه سلیمانی» و «سؤال و جواب» به ضمیمه نسخه برگردان رساله ترکی «عقاید اولیاء سبعه»، ترجمه از ترکی و اضافات محمدرفیع زاهدی پیرزاده، مقدمه و تصحیح محمد سوری و مهدی عسگری، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۴۰۱.

زاهدی، محمدرفیع پیرزاده، تحفه سلیمانی (اساسنامه اعتقادی طریقت زاهدیه و صفویه) به انضمام متن بویوروق، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، اصفهان: خانه حکمت، ۱۴۰۱.

هر دو تصحیح معایب و محاسنی دارند که باید در جای خود بررسی شوند. از این رو، در این مقاله نقدی بر تصحیح صورت نخواهد گرفت و صرفاً مقدمه تصحیح تحفه سلیمانی دکتر ناجی اصفهانی بررسی می‌شود.

در مقدمه مصحح محترم موارد ذیل را می‌توان مورد مذاقه قرار داد:

۱. عدم ثبت درست برخی از اطلاعات؛ ۲. ادعاهای بی‌دلیل؛ ۳. عدم تطابق نتیجه با مقدمات؛ ۴. نکات متفرقه.

از این رو در این مقاله، در چهار محور پیش‌گفته نکاتی درباره مقدمه مصحح بیان می‌شود. نکته درخور توجه آن است که تمامی ارجاعات به تحفه سلیمانی به تصحیح استاد دکتر ناجی اصفهانی خواهد بود. همچنین این مقاله به استاد دکتر حامد ناجی اصفهانی به پاس تمام زحماتی که در این سال‌ها برای احیای میراث مخطوط کشیده‌اند تقدیم می‌شود.

۱. عدم ثبت درست برخی از اطلاعات

الف) مصحح محترم در صفحه (۱۶) (همچنین در ص (۲۱) و ص (۴۴)) این گونه می‌نویسد: «تحفه سلیمانی ترجمه رساله ترکی عقاید الأولیاء است.»

گویا نام ترکی رساله عقاید اولیاء سبعه است که نسخه‌ای از این رساله به شماره ۲۰۴ در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

ب) در ادامه جمله بالا می‌نویسند: «این نگاشته توسط «سلطان محمود بن برهان الدین بن جمال الدین علی بن شیخ زاهد» جهت ملک طیفور فرزند نویسنده و برخی مریدان نگاشته شده است...»

اگر این رساله «نگاشته سلطان محمود» است، این سؤال موجه خواهد بود که چرا روی جلد، کتاب تألیف محمدرفع زاهدی پیرزاده دانسته شده است؟ پیرزاده خود تصریح می‌کند که: «و چون این رساله شریفه مشتمل بود بر اصول مذاهب و عقاید امامیه و آراء حکماء الهیین و اولیاء مقررین در علم ربوبیت به لغت ترکی، و بعضی از آن مسائل در نهایت اجمال بود و اطلاع بر فحای آن متعسر، لهذا این فقیر را به خاطر رسید که ترجمه آن نماید به زبان فارسی...» (ص ۵). از این عبارت به خوبی دانسته می‌شود که پیرزاده مؤلف کتاب نیست؛ بلکه مترجم آن است.

۳۷۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۲. ادعاهای بی‌دلیل

الف) در صفحه (۲۲) مصحح محترم ذیل عنوان «ارتباط بویوروق و تحفه سلیمانی» ادعا کرده‌اند که «با نگاهی موشکافانه به نظر می‌رسد، متن تحفه سلیمانی تکمله بویوروق می‌باشد».

مصحح محترم باید حداقل چند عبارت را می‌آوردند که نشان دهند که چگونه تحفه سلیمانی تکمله بویوروق است. اما صرفاً به این بیان اکتفا کرده‌اند که: «.. چنانچه از این نگاشته آشکار است این متن بر اساس تعالیم طریقت زاهدیه و صفویه به رشته تحریر درآمده، و نویسنده مدعی آن است که این نگاشته مطابق با آراء شش پیشوای طریقت مذکور می‌باشد و از این روی ما در تحفه سلیمانی با بخش اعتقادی بویوروق مواجه خواهیم شد.» این جمله کژتابی دارد؛ زیرا از «و از این روی» نتیجه‌گیری مصحح است و نباید آن را به مدعای نویسنده الحاق کرد. هرچند که این دلیل نیز ثابت نمی‌کند که تحفه سلیمانی تکمله بویوروق است. حداقل باید چند عبارت یا چند استدلال محکم برای تکلمه بودن به عنوان شاهد یا به عنوان اثبات آورده و اقامه شود.

ب) در صفحه (۲۸) مصحح محترم می‌نویسد: «یکی از شاخصه‌های معرفة التوحید در اندیشه عرفانی اقرار به عدم شناخت معبود و اظهار خاکساری بدان آستان است...» در پاورقی نوشته شده «این نگرش به طور واضح در اندیشه‌های فلوطین دیده می‌شود.»

مصحح محترم به هیچ عبارتی از فلوطین ارجاع نمی‌دهند تا این وضوح برای خواننده نیز حاصل شود. اما تا جایی که در آثار فلوطین می‌توان دید، به شناخت ناپذیری ذات احد اقرار شده است و خبری از «اظهار خاکساری بدان آستان» نیست.

ج) در صفحه (۲۸) می‌نویسد: «نگارنده بر این باور است که تفکر تنزیهی تبریزی که خاستگاهی عرفانی دارد دقیقاً خود را در ورطه تعطیل قرار داده...» مصحح محترم حداقل باید نشان دهند که از کجا دانسته‌اند که تفکر تنزیهی تبریزی «خاستگاهی عرفانی» دارد. خود ایشان در پاورقی شماره دو همین صفحه این تفکر را از آن فلوطین می‌دانند، از این رو بهتر بود که خاستگاه این تفکر را فلسفه نوافلاطونی معرفی می‌کردند. شاید مصحح محترم خوانشی عرفانی از فلسفه فلوطین دارند که آن نیز خود نیازمند به دلیلی مستقل است که نشان دهد که آیا این خوانش از فلسفه فلوطین صحیح است یا خیر.

د) در صفحه (۳۲) می‌نویسد: «مفاد شرحی تحفه سلیمانی بر بنیاد آراء حکیم ملارجبعلی تبریزی صوفی است که به نظر نگارنده وی بایستی از سرسپردگان طریقت صفویه باشد...» در هیچ کدام از منابعی که شرح حالی از تبریزی نوشته‌اند به طریقت او اشاره‌ای نشده است، اما مصحح محترم بدون هیچ دلیلی تبریزی را از «سرسپردگان طریقت صفویه» می‌داند.

ه) در صفحه (۴۳) می‌نویسد: «مقدمه کتاب المعارف الالهیه و برخی از شواهد دلالت بر آن دارد که ارتباط پیرزاده و تبریزی ماورای ارتباط شاگردی و استادی در معقول است، و به نظر می‌رسد که ارتباط این دو، ارتباط مرید و مراد صوفیانه است که طبیعتاً وفاق این دو در طریقت صفویه است.» این خود ادعایی بی‌دلیل است که چون رابطه این دو «ماورای استادی و شاگردی» است پس هر دو در طریقت یکی هستند. در ضمن «برخی شواهد» هم ذکر نشده است و این نیز صرفاً ادعاست.

۳. عدم تطابق نتیجه با مقدمات

الف) در صفحه (۲۹) می‌نویسد: «حکیم تبریزی در تبیین نسبت صفات به خالق و مخلوق آنها را مشترک لفظی می‌داند... پس شناخت خدا به گونه سلبی است...» گویا نمی‌توان از اشتراک لفظی وجود، الهیات سلبی را نتیجه گرفت. به عبارت دیگر، باید ملازمه میان قول به اشتراک لفظی وجود و الهیات سلبی اثبات شود که در بیان مصحح محترم اشاره‌ای به آن نشده است.

ب) در صفحه (۲۹) و (۳۰) این‌گونه آمده است: «در بخشی از پاسخ‌های سلطان محمود آمده است: «جواب فرمودند که وجود در الله تعالی، ذات الله تعالی است و در مخلوقات بودن است که عارض و لاحق آن‌ها می‌شود از الله تعالی، و نیست شباهت مگر در نام».

در ادامه مصحح از تعبیر «شباهت در نام» این نتیجه را می‌گیرند: «این عبارت یادآور نظریه متکلم مسیحی توماس آکویناس و نظریه آنالوژی وی می‌باشد، اگر این تفسیر در این مقام تأیید گردد، طریقت صفویه و بالتبع حکیم تبریزی در صدد یک نوع الهیات تنزیهی با بیانی غیر از الهیات سلبی متعارف بوده‌اند...»

مصحح محترم باید توضیح بیشتری برای اثبات نظریه خود بیابند، اما این سخن، سخن سلطان محمود است و آنجا که تعبیر «بالتبع» شده معلوم نیست که از کدام عبارت استنتاج شده است. در عبارت بالا «وجود در الله تعالی، ذات الله تعالی» دانسته شده است، اما حکیم تبریزی در رساله اثبات واجب (تبریزی)، اثبات واجب در منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۱ می‌نویسد:

باید دانست که اشتراك وجود و موجود میان واجب و ممكن اشتراك لفظی است نه معنوی. چه اگر معنای وجود و موجودی که بدیهی التصور است، مشترك باشد میان واجب و ممكن آن معنا عین ذات واجب یا جزء ذات واجب یا عارض ذات واجب خواهد بود. پس می‌گوییم نمی‌تواند بود که وجودی که بدیهی التصور است و صفت ممكن و محتاج به ذات ممكن، عین واجب الوجود بالذات باشد. اما اولاً به جهت این معنا بدیهی است و ذات واجب تعالی شأنه بدیهی نیست. و ثانیاً صفت عین ذات نمی‌تواند بود چنانچه در مطلب چهارم گذشت چه جای آن که عین ذات واجب الوجود باشد. اما ثالثاً به واسطه آن که محتاج است

و محتاج عین ذات واجب الوجود نمی‌تواند بود و دیگر آن که وجود یا مقتضی عروض است یا مقتضی لا عروض است که قائم به ذات بودن است یا مقتضی هیچ کدام نیست.

اگر مقتضی عروض است پس در هر جا که یافت شود، عارض خواهد بود. در این صورت لازم آید که ذات الله تعالی عارض وجود باشد و این محال است و اگر مقتضی لا عروض است پس لازم آید که وجود ممکن نیز قائم به ذات باشد. پس وجود ممکن وجود ممکن نخواهد بود بلکه واجب خواهد بود و این خلاف فرض است. و اگر مقتضی هیچ کدام نیست، اقتضای عروض و اقتضای لا عروض سببی می‌خواهد غیر معنای وجود. پس لازم می‌آید که واجب تعالی شأنه در قایم بودن به ذات محتاج باشد به غیر و این محال است. در این قسم وجود عین ذات الله تعالی نیز نمی‌تواند بود و وجود جزء ذات واجب تعالی باشد نیز نتواند بود چه بالزوم این مفاسد لازم آید که مرکب نیز باشد و نشاید که وجود عارض ذات واجب تعالی باشد. گویا باید این آموزه را در تبریزی بیش از آنچه که در بالا بیان شد جدی قلمداد کرد.

۳۷۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

ج) در صفحه (۴۱) می‌نویسد: «مبانی تبریزی همخوان محتوای رساله است، در این رساله به هیچ وجه چیزی از مبانی وحدت وجود عرفانی به چشم نمی‌خورد و گویی طریقت زاهدیه و صفویه چندان موافق وحدت وجود نیستند و شاید به وحدت شهود بسنده کرده‌اند». اینکه در رساله از مبانی وحدت وجود سخنی به میان نیامده درست است، اما از این نمی‌توان نتیجه گرفت که: ۱. مبانی تبریزی با محتوای رساله همخوان است؛ ۲. طریقت زاهدیه و صفویه موافق وحدت وجود نبوده‌اند. در ضمن در آخر هم ادعایی بی‌دلیل بیان شده که آن‌ها «شاید» به «وحدت شهود بسنده کرده‌اند».

د) در صفحه (۴۱) و (۴۲) می‌نویسد: «احتمال این معنا بسیار بایسته است که طریقت صوفیانه تبریزی یکی از انشعابات طریقت صفویه باشد، بنابراین در شرح یک متن صوفیانه طریقتی بایسته است که از صوفی همان طریق استفاده گردد» بیان این عبارت در حالی است که مصحح محترم در صفحه (۳۲) نوشته است: «مفاد شرحی تحفه سلیمانی بر بنیاد آراء حکیم ملارجبعلی تبریزی صوفی است که به نظر نگارنده وی بایستی از سرسپردگان طریقت صفویه باشد...» حال خواننده باید طریقت تبریزی را صفویه بداند یا یکی از انشعابات صفویه. البته هر دو ادعای بی‌دلیل هستند.

در ادامه می‌نویسد: «این احتمال با توجه به سیر کتاب و منقولات موجود از تبریزی در آن تقویت می‌گردد» برای این مورد هم مصحح هیچ شاهی از متن بیان نمی‌کند و برای تأییدی بر این نگاه عبارت افندی را بیان می‌کند. عبارت افندی که در متن نقل شده این‌گونه است: «و كان معظماً عند الشاه عباس الثاني الصفوی، و اعتلى أمره و بعد صيته، و كان سلطان يزوره و يراقبه و مال قلوب الاكابر و الامراء اليه» در ادامه این نتیجه از عبارت گرفته می‌شود: «این عبارت کاملاً بیانگر ارتباط معنوی شاه صفوی و تبریزی است».

البته این نتیجه هیچ ربطی به مدعای اولیه که تبریزی جزء یکی از طریقت‌های صفویه است و از این رو او باید این متن را شرح می‌کرده ندارد و مؤید نیز صرفاً نشانگر ارادت شاه صفوی به تبریزی است. این مورد انحصاری در تبریزی نداشته است. عبدالحی رضوی در رابطه بین سلطان و علماء می‌نویسد:

... والعجب كل العجب، إنَّه كان بعض الفضلاء قريباً من زماننا مثل السيد أبوالقاسم ميرفندرسكي والسيد الداماد وملارجبعلي وكانت طريقة السلطان معهم، مجيئه إلى دارهم والاستمداد عن دعائهم في أكثر الأوقات؛ خصوصاً في المحاربة مع الأعداء لاعتقاده أنَّ دعائهم يدفع الأعداء ويزيد عمره ويتوقع الأكل وشرب في دارهم لدفع الأمراض، وفي هذا العصر تری ما تری وليس صدور مثل هذه الأفعال من مثل هذه الجماعة... (جعفریان، صفویه در عصر دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۰۸۷).

در ادامه مصحح محترم نتیجه دیگری نیز بیان می‌کند: «اگر این نگاه به عنوان وجه راجح پاسخ قبول گردد که البته تمام قرائن مؤید آن است، بایستی بدین نتیجه رسید چیزی به نام مکتب فکری تبریزی وجود ندارد بلکه آنچه موجود است افکار طریقت صفویه به روایت تبریزی است که مورد قبول شاهان صفوی است.»

کاش مصحح محترم «تمام قرائن» رانه، ولی برخی از قرائن را بیان می‌فرمودند تا موجب سرگشتگی خواننده نشود. در ضمن در بالا «احتمال این معنا بسیار بایسته» بود «که طریقت صوفیانه تبریزی یکی از انشعابات طریقت صفویه باشد» در اینجا به یک باره تبریزی بیانگر «افکار طریقت صفویه» شد. این نتیجه از مقدمات پیش‌گفته به دست نمی‌آید.

نکات متفرقه

الف) به کارگیری یکسان اصطلاحات در تمام متن باعث خوانش بهتر و عدم سردرگمی خواننده می‌شود، مصحح محترم در صفحه (۲۵) تعبیر «الهیات تنزیهی» و در صفحه (۲۸) تعبیر «الهیات سلبی» را به کار برده‌اند. گویا این دو اصطلاح در دیدگاه مصحح محترم یکسان هستند. از این رو بهتر است که یک تعبیر به کار برود.

ب) در صفحه (۲۵) مصحح محترم می‌نویسد: «محتوای رساله حاضر عملاً بر پایه مؤثر «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در چهاربخش سامان یافته که متأسفانه در رساله تصریحی بدان نشده است...» مصحح محترم بیان نمی‌کنند که از کجا دانسته‌اند که مفاد این رساله بر پایه «مؤثر» مذکور است و دلیل تأسف ایشان نیز دقیقاً مشخص نیست.

ج) مصحح محترم در صفحه (۲۸) تحت عنوان «ج: الهیات سلبی» نکاتی را بیان می‌کند که دیدگاه‌های سلطان محمود بن برهان‌الدین زاهدی با حکیم ملارجبعلی تبریزی را در تحلیل یک‌جا می‌آورند. بهتر بود که دیدگاه هرکدام از این دو اندیشمند را به صورت جداگانه می‌آوردند تا خوانندگان بتوانند میان اندیشه‌های سلطان محمود و تبریزی تمایز درستی قائل شوند.

د) صفحه (۳۱) شماره ۹ ارجاع ندارد.

ه) در پاورقی شماره ۳ صفحه (۳۲) مطلبی به نقل از مرآة الکتب آمده که قبل از آن افندی به آن اشاره کرده است.

و) در صفحه (۳۶) سال وفات تبریزی به نقل از نصرآبادی ۱۰۷۰ آمده است. این تاریخ با چاپ ارمغان (۱۳۱۷) سازگار است که غلط است در چاپ اساطیر اصلاح شده و همان ۱۰۸۰ آمده است.

ز) در صفحه (۳۷) یکی از شاگردان تبریزی میر سید محمد اسماعیل خاتون آبادی معرفی شده است و در صفحه (۳۸) میر محمد اسماعیل حسینی خاتون آبادی نیز از شاگردان معرفی شده که گویا این دو نفر یکی هستند.

ح) در صفحه (۳۸) بعد از معرفی عباس مولوی و اصول الفوائد درباره کتاب وی توضیحاتی آمده است که به نظر زائد است، البته آوردن نام کتاب مولوی نیز زائد است؛

زیرا برای دیگر شاگردان تبریزی این کار صورت نگرفته است و دلیل این که مولوی استثناء شده مشخص نیست.

ط (در پاروقی شماره ۱ صفحه ۳۹) می نویسد: «بخشی از این رساله (اثبات الواجب تعالی) توسط سید جلال الدین آشتیانی در کتاب منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران ج ۱، ص ۲۳۵ برای اولین بار منتشر شده است...».

آنچه که استاد علامه به صورت ناقص منتشر کردند رساله الأصل الأصيل بود و رساله اثبات واجب نخستین بار توسط استاد عبدالله نورانی در سال ۱۳۴۴ در شماره ۲۱ نامه آستان قدس منتشر شد.

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد می توان دانست که مقدمه تصحیح تحفه سلیمانی به قلم استاد دکتر حامد ناجی اصفهانی از سه مشکل عمده رنج می برد: ۱. عدم ثبت درست برخی از اطلاعات؛ ۲. ادعاهای بی دلیل و سخنان ذوقی؛ ۳. عدم تطابق نتیجه با مقدمات.

نکات متفرقه ای نیز در نوشتار ایشان وجود داشت که برخی از آنها اشاره شد.

پیشنهاها

پیشنهاد می شود که مقدمه مصحح محترم بازنویسی و نه بازنگری شود؛

پیشنهاد دیگر این است که درباره تبریزی مقالات و آثار جدیدی نوشته شده که می توان از آنها در تحقیق استفاده کرد که به عنوان نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

هدایت افزا، محمود، (۱۴۰۰)، «خطوط کلی آثار رجبعلی تبریزی و گذار به مکتب نومشائی (معرفی و تحلیل آثار قلمی یا تقریرات درس حکیم)»، تاریخ فلسفه، شماره ۴، صص ۱۷-۴۰.

هدایت افزا، محمود، (۱۳۹۹)، «تحلیل مفهومی عنوان حکیم نومشائی و تطبیق آن بر رجبعلی تبریزی»، پژوهش های مابعدالطبیعی، شماره ۲، صص ۲۲۹-۲۵۶.

مؤلفی ناشناخته، (۱۴۰۰)، «تلخیص بعض مطالب رساله اشتراک ملارجبعلی»، تصحیح و مقدمه مهدی عسگری، مجله میراث شهاب، شماره ۱۰۳، صص ۲۵۳-۲۷۴.

و آثار دیگری که در این رابطه نوشته شده است.

منابع

- تبریزی، ملارجبعلی، رساله اثبات واجب در منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳.
- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، چاپ چهارم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.
- زاهدی، محمدرفیع پیرزاده، تحفه سلیمانی (اساسنامه اعتقادی طریقت زاهدیه و صفویه) به انضمام متن بویوروق، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، اصفهان: خانه حکمت، ۱۴۰۱.